

## تبیین موانع ساخت هویت ملی در گرجستان در پرتو رویکرد مدرن به هویت‌های قومی

محمد علی بصیری<sup>۱</sup>

عنایت‌اله یزدانی<sup>۲</sup>

فهیمه خوانساری فرد<sup>۳</sup>

ساخت هویت ملی واحد از دشوارترین مراحل در فرایند ملت‌سازی در جوامع مختلف بوده است. تعریف مشترک از خود و شکل‌گیری درکی بین‌الذهانی از ملتی واحد ورای هویت‌های قومی موجود به ساخت هویت ملی فراگیر منتهی شده و این امر بستر لازم را در پیشبرد روند ملت‌سازی فراهم می‌آورد؛ تحقق این مسئله به عملکرد نخبگان در ایجاد اجماع در میان گروه‌های قومی و تمایل هویت‌های قومی متکثر برای مشارکت در روند ساخت هویت ملی بستگی دارد. این امر به ویژه در مناطقی که دگرهویت‌های قومی متعدد در تنش مداوم با یکدیگر به سر می‌برند، اهمیت بسیاری می‌یابد. منطقه قفقاز جنوبی یکی از این مناطق محسوب می‌شود که پس از استقلال به واسطه وجود گروه‌های قومی متخاصم به عنوان نمونه‌ای منحصر به فرد در مطالعه ساخت هویت ملی پسا شوروی به شمار می‌آید. در این منطقه، جمهوری گرجستان نمونه‌ای ناکام در عرصه ساخت هویت ملی و ملت‌سازی به شمار می‌آید.

در این راستا سؤال این مقاله چنین است که موانع اصلی در ساخت هویت ملی در گرجستان چه بوده و تأثیر این عوامل بر روند ملت‌سازی در این کشور به چه صورت بوده است؟ فرضیه مقاله نیز بدین صورت تبیین می‌گردد، تأثیر متقابل دو عامل عدم تمایل گروه‌های قومی متکثر در تعریف مشترک از خود به عنوان ملتی واحد و نیز عملکرد نخبگان گرجی در به حاشیه راندن اقلیت‌های قومی در فرایند ساخت هویت ملی - در کنار تأثیر میراث اتحاد جماهیر شوروی - مهم‌ترین عوامل در عدم شکل‌گیری هویت ملی در گرجستان و متعاقب آن ناکامی در فرایند ملت‌سازی در این کشور بوده است. روش مورد استفاده در این مقاله، روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد.

**واژگان کلیدی:** ابزارگرایی، گرجستان، ملت‌سازی، هویت ملی و هویت‌های قومی.

1. نویسنده مسئول، استادیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.  
Email: basiri360@ ase.ui.ac.ir

2. دانشیار دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.  
Email: yazdani@ polt.ui.ac.ir

3. دانشجوی دکتری روابط بین الملل دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران.  
Email: fkhansarifard@ yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۵/۴/۲۴ و تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۱۸

## مقدمه

ساخت هویت ملی واحد همواره مرحله‌ای دشوار در فرایند ملت‌سازی در جوامعی با گروه‌های قومی متعدد بوده است. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین مرحله در فرایند ملت‌سازی در همه جوامع به ویژه در جوامعی که دارای اقلیت‌های قومی متعدد می‌باشند؛ دستیابی به یک هویت ملی مشترک در میان آحاد کشور است که بتواند سایر هویت‌های قومی را در خود جذب نماید. این امر در مناطقی که در عین برخوردار بودن از هویت‌های قومی متکثر، شاهد برخورد و تنش میان آنها نیز بوده‌اند، حائز اهمیت فراوان می‌باشد. در این میان، نحوه عملکرد نخبگان و اقدامات گروه‌های قومی عواملی هستند که روند ساخت هویت ملی را با شکست و یا موفقیت همراه می‌سازند.

بررسی‌ها نشان داده است که اقدامات تبعیض‌آمیز نخبگان در قبال سایر گروه‌های قومی و تلاش برای اتخاذ سیاست‌هایی اجبارآمیز در فرایند شکل‌دهی به هویت ملی، منجر به شکل‌گیری واکنش‌های تدافعی از سوی گروه‌های قومی موجود می‌شود. در این وضعیت هویت‌های قومی در برابر روند ساخت هویت ملی مقاومت کرده و در عین پافشاری بر مبانی هویتی خویش، مشروعیت دولت به عنوان مرجع هویت‌ساز را زیر سؤال می‌برند. این امر می‌تواند به تقویت گرایش‌های گریز از مرکز و رشد جنبش‌های جدایی‌طلبانه منجر شده و حتی در مواردی تمامی ارضی و استقلال سیاسی یک کشور را به مخاطره اندازد. به همین دلیل است که ناکامی در عرصه ساخت هویت ملی و ملت‌سازی با مسئله دولت ضعیف رابطه تنگاتنگی دارد. بنابراین موفقیت در فرایند ملت‌سازی، مسئله‌ای ضروری برای تداوم حیات یک دولت محسوب می‌شود و این امر به ویژه در مناطقی که علاوه بر داشتن گروه‌های قومی متعدد، شاهد تنش‌های مداوم میان آنها نیز می‌باشند، حائز اهمیت فراوان می‌باشد.

منطقه قفقاز جنوبی نمونه‌ای از این مناطق محسوب می‌شود که طی تاریخ شاهد حضور اقوام متعدد در کنار یکدیگر بوده است. حضور حکومت‌های مقتدر در این منطقه و عملکرد آنها در جلوگیری از وقوع برخورد و منازعات دامنه‌دار میان اقلیت‌های قومی، هرچند تا حد بسیاری مانع از بروز درگیری‌های قومی مداوم گردید؛ اما سیاست‌ها و عملکرد نادرست آنها به تدریج ترکیب و امتزاج هویت‌های قومی را در این منطقه سخت‌تر کرد و آتش منازعات قومی را در زیر خاکستر زنده نگاه داشت. به همین دلیل با فروپاشی اتحاد جماهیر

شوروی، کشمکش‌های قومی دوباره به سطح آمد و در مسیر شکل‌گیری هویت ملی و ملت‌سازی در این جوامع وقفه ایجاد نمود.

در این میان، جمهوری گرجستان پس از استقلال نمونه‌ای از یک کشور ناکام در عرصه ساخت هویت ملی فراگیر و ملت‌سازی بوده است. این کشور پس از استقلال، شاهد کشمکش‌های قومی متعددی بوده که در برخی از موارد تمامیت ارضی و وحدت ملی - سرزمینی گرجستان را به مخاطره انداخته و در روند ملت‌سازی این کشور نیز وقفه ایجاد کرده است. به‌رغم تلاش‌های ملی‌گرایانه صورت‌گرفته طی قرون نوزدهم و بیستم و بهره‌گیری ابزارگرایانه نخبگان از نیروی ملی‌گرایی گرجی، شاهد شکل‌گیری هویت ملی فراگیر و تصویری بین‌الذهانی از یک ملت در میان گروه‌های قومی موجود در این کشور نبوده‌ایم. این مقاله به دنبال چرایی این مسئله می‌باشد.

از این رو در راستای پاسخ‌دهی به این پرسش که موانع اصلی در ساخت هویت ملی در گرجستان چه بوده و تأثیر این عوامل بر روند ملت‌سازی در این کشور به چه صورت بوده است؟ فرضیه مقاله بدین صورت مطرح می‌گردد که تأثیر دو عامل عملکرد تبعیض‌آمیز و قوم‌مدار نخبگان گرجی در به حاشیه راندن اقلیت‌های قومی در فرایند ساخت هویت ملی و نیز عدم خواست گروه‌های قومی متکثر در تعریف از خویش به عنوان ملتی واحد با سایر گروه‌های قومی در کنار میراث به جای مانده از سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی، مهم‌ترین عوامل در عدم شکل‌گیری هویت ملی در گرجستان و متعاقب آن ناکامی در فرایند ملت‌سازی در این کشور بوده است؛ به گونه‌ای که به‌رغم تلاش‌های صورت‌گرفته توسط نخبگان گرجی در مقاطع مختلف در بسیج توده‌ها در راستای اهداف ملی‌گرایانه، ساخت هویت ملی در بعد روانی و بین‌الذهانی با شکست مواجه گردیده و روند ملت‌سازی را با وقفه مواجه ساخته است.

در این مقاله تلاش شده تا بر اساس رویکرد مدرن در مطالعه هویت‌های قومی به بررسی حرکت‌های ملی‌گرایانه در قرون ۱۹ و ۲۰ در گرجستان پرداخته شود و بر این اساس موانع موجود در مسیر ساخت هویت ملی واحد و متعاقب آن ملت‌سازی در این کشور مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. همچنین به تأثیر سیاست‌ها و عملکرد اتحاد جماهیر شوروی در این زمینه زیر عنوان هویت ملی پسانشوروی پرداخته شده است. روش مورد استفاده در این مقاله، روش توصیفی - تحلیلی با استفاده از ابزار کتابخانه‌ای می‌باشد.

### چارچوب نظری

بازتاب مجادله در ادبیات انسان‌شناسی فرهنگی بر سر هویت قومی، تقسیم بندی مهمی در مطالعه ملی‌گرایی به وجود آورده که با این سوال که هویت ملی از کجا می‌آید، مرتبط است. به طور کلی، موضع‌گیری‌های متفاوت در مورد شکل‌گیری هویت‌های قومی و ملی می‌توانند در درون سه چشم انداز نظری رقیب تقسیم بندی شوند. رهیافت اول که بیشتر از آن به عنوان رهیافت دیرینه‌گرایی<sup>۱</sup> یاد می‌شود، هویت ملی را امری طبیعی می‌داند که بر اساس عناصری ریشه‌دار مانند نژاد، زبان، مذهب و سایر خصوصیات فرهنگی دیگر بنا شده است. این رویکرد اغلب در ارتباط با آنتونی اسمیت<sup>۲</sup> است که چنین استدلال می‌نماید که ملت‌ها دارای هسته‌های قومی هستند و این که قومیت‌ها به چندین عنصر مشترک تقسیم می‌شوند (Barrington, 2006:13). برای دیرینه‌گرایان، روانشناسی تکاملی نشان‌گر انطباق موفقیت آمیز بشر با شرایط به وجود آمده طی دوران ماقبل تاریخ بوده است (Kaufmann, 2015:194).

دومین رهیافت نظری برای درک شکل‌گیری هویت ملی، ابزارگرایی<sup>۳</sup> است. بر اساس این رویکرد، هویت ملی به عنوان ابزار، مشاهده می‌گردد و به وسیله نخبگان تغییراتی در آن ایجاد می‌شود. بر طبق دیدگاه ابزارگرایی، قومیت منبعی است که توسط نخبگان برای تعریف هویت گروهی، تنظیم عضویت و مرزهای گروه و ساخت دعاوی و استخراج منابع مورد استفاده قرار می‌گیرد (Brown and Langer, 2010:413).

آنتونی اسمیت در مقاله‌ای که با عنوان "افسانه ملت مدرن و افسانه‌های ملت‌ها" در سال ۱۹۸۸ به نگارش درآورد، بیان داشت که افسانه ملت‌ها به ویژه از زمان جنگ جهانی دوم مورد توجه محققان به خصوص در علوم اجتماعی قرار گرفت و این افسانه‌های جدید تحت عنوان ابزارگرایی مطرح شدند که ویژگی‌ها و اختلافات فرهنگی را به عنوان موضوعی برای دستکاری توسط نخبگان و گروه‌های ذی‌نفع به حساب می‌آوردند (Smith, 1988:2). برطبق برخی از نظریه‌های ملی‌گرایی، فرایند اتحاد ملی با بسیج فرهنگی آغاز می‌شود و به خودآگاهی فرهنگی منجر می‌گردد. به عنوان مثال میروسلاو هروش<sup>۴</sup> در یافتن الگوهای

<sup>۱</sup>.Primordialism Approach

<sup>۲</sup>. Anthony Smith

<sup>۳</sup>.Instrumentalism Approach

<sup>۴</sup>.Miroslav Hroch

مشترک برای توسعه جنبش‌های ملی‌گرایانه توانایی داشت. برطبق دیدگاه وی، جنبش‌های ملی از حلقه‌های کوچکی از روشنفکران (محققان، نویسندگان، هنرمندان و غیره) که برای بسط ایده ملت تلاش دارند، آغاز می‌شود. این الگو نشان‌دهنده پیوندی خطی و ساده میان سیاست‌های نخبگان و جنبش‌های توده‌ای است (Chkhartishvili, 2013: 195-196).

آخرین رویکرد نظری مهم - و در ضدیت با دیرینه‌گرایی - سازه‌انگاری<sup>۱</sup> نامیده می‌شود. از اوایل دهه ۸۰ میلادی، چشم‌انداز سازه‌انگار تبدیل به بانفوذترین رویکرد در مطالعه قومیت گردید. در تقابل با دیرینه‌گرایی، سازه‌انگاری بر تمرکز بر فرایندهایی که از طریق آنها گروه‌های قومی ظهور می‌یابند، تأکید می‌کند. همان‌گونه که رابرت بیتز<sup>۲</sup> استدلال می‌کند، رویکرد سازه‌انگار به قومیت، عناصری از هر دو رویکرد دیرینه‌گرا و ابزارگرا را در برمی‌گیرد (Brown and Langer, 2010: 413). رهیافت سازه‌انگارانه، استدلال می‌کند که هویت ملی - مانند هویت گروه‌های دیگر شامل آنهایی که دیرینه‌گرایان به عنوان نشانه‌های هویت ملی برمی‌شمرند - یک سازه اجتماعی است.

جان کاماروف<sup>۳</sup> چندین مسیر را در سازه‌انگاری (فرهنگی، سیاسی و غیره) بر می‌شمرد، اما چنین استدلال می‌کند که آنها همه بر اساس ایده‌ای مشابه می‌باشند؛ این که هویت‌های اجتماعی محصول کارگزار انسانی هستند (Barrington, 2006: 13). رویکرد سازه‌انگار بر روی دو گزاره اساسی توافق می‌نماید؛ اول، افراد دارای هویت‌های قومی چندگانه هستند؛ و دوم، هویت با آن چه که افراد به صورت متفاوت مورد شناسایی قرار می‌دهند، وابسته به برخی از متغیرهای ویژه است. تغییرات در ارزش چنین متغیرهای علی، ممکن است منجر به تغییرات در هویت‌یابی افراد شود. بنابراین رویکرد سازه‌انگار از این که افراد، هویت‌های قومی چندگانه دارند و گروه‌های قومی ساخته می‌شوند و هم‌زمان با تغییر هویت‌های افراد به طور مجدد ساخته می‌شوند، جانبداری می‌کند (Bayar, 2009: 1642-1643).

آنتونی اسمیت در این ارتباط بیان می‌کند که یک عامل مهم در شکل‌گیری ملت‌ها، فرایند هویت‌بخشی به خود<sup>۴</sup> به عنوان جمعیت متمایز فرهنگی از طریق نامیدن و تعریف از

---

<sup>1</sup>.Constructivism Approach

<sup>2</sup>.Robert Bates

<sup>3</sup>.John Comaroff

<sup>4</sup>.Self-Identification

خویش<sup>۱</sup> است (Smith, 2002:17) و این همان فرایند ساخت هویت ملی به صورت بین‌الذهانی است.

برخی از محققان، ابزارگرایی و دیرینه‌گرایی را در ارتباط با یکدیگر می‌دانند. کاماروف، معتقد است که دیرینه‌گرایی و ابزارگرایی می‌توانند به یکدیگر بپیوندند و از آنها به عنوان دیرینه‌گرایی نوین<sup>۲</sup> نامبرده شود، اما بیشتر محققان چنین استدلال می‌کنند که ابزارگرایی بیشتر به سازه‌نگاری وابسته است و برخی حتی این دو واژه را به جای یکدیگر به کار می‌برند (Barrington, 2006:14). شباهت‌های بسیاری که میان دو رویکرد ابزارگرایی و سازه‌نگاری وجود دارد، باعث شده تا در بسیاری از متون نظری در مطالعه قومیت این دو رویکرد در کنار یکدیگر و با عنوان رویکرد مدرن در مطالعه قومیت و نیز در تقابل با رویکرد دیرینه‌گرایی معرفی گردند.

بیشتر محققان معتقد هستند که قومیت بیش از این که ازلی باشد، یک برساخته است. برخی از دانشمندان علوم اجتماعی چنین استدلال می‌کنند که قومیت به میزان زیادی ساختگی است و تنها در درون گفتمان وجود دارد (Jaspal and Cinnirella, 2011:508). سازه‌نگاری به عنوان پارادایم مسلط در مطالعات قومی بیان می‌دارد که قومیت یک برساخته است و هم‌زمان با تغییر هویت بخشی فرد، دوباره ساخته می‌شود؛ اما رویکرد دیرینه‌گرایی هویت قومی را از زمانی که ساخته می‌شود، ثابت تلقی می‌نماید. تمایز میان چنین مفروضاتی، اختلافی بنیادی در مطالعه قومیت و توسعه سیاست‌هایی که به همکاری بین قومی به ویژه در جوامع چندپاره توجه دارند، ایجاد می‌نماید (Bayar, 2009:1639).

بنابراین، مطالعات در مورد قومیت‌ها و کشمکش‌های قومی به طور کلی در درون یکی از دو مکتب زیر انجام گرفته است. دیرینه‌گرایی که به قومیت به عنوان یک مقوله حیاتی می‌نگرد و کشمکش قومی را به عنوان منازعه‌ای برای برتری میان ادعاهای رقیب در مورد هویت که بر پایه زبان مشترک، تاریخ مشترک و قلمرو اختصاصی قرار گرفته، توضیح می‌دهد و مدرنیست‌ها (شامل ابزارگرایان و سازه‌نگاران) که معتقد هستند، ملی‌گرایی به عنوان محصول مدرنیته در حال تغییر مداوم و در حال ساخته شدن و شکل‌گیری مجدد می‌باشد. علاوه بر این مدرنیست‌ها بر نقش نخبگان در بسیج توده‌ها، تأکید می‌کنند. نقش نخبگان در

<sup>1</sup>.Self-Definition

<sup>2</sup>.Neoprimalism

فرایند بسیج توده‌ها به ویژه در دوران تلاش برای استقلال بسیار مهم است و در مسیر دستیابی به استقلال، نخبگان ملی‌گرا، توده‌ها را براساس ایده‌های مشترکی از ملت، وطن و یا هویت تاریخی بسیج می‌کنند (Bremmer, 2006: 141).

باید گفت که بر اساس رویکرد مدرن، شکل‌گیری هویت ملی واحد نه تنها نیازمند عملکرد اجماع‌آفرین و به دور از تبعیض نخبگان در بسیج توده‌ها می‌باشد؛ بلکه این امر به عملکرد منعطف و به دور از تعصب گروه‌های قومی در رسیدن به تعریفی مشترک از خود با سایر گروه‌های قومی به عنوان ملتی واحد نیز وابسته است. این امر که در رویکرد سازه‌انگاری هویت قومی و ملی به عنوان برساخته اجتماعی، نه امری ثابت، بلکه در حال تغییر مداوم تلقی می‌شود، بیان‌گر آن است که گروه‌های قومی می‌توانند در کنار احساس تعلق به هویت قومی خود، بخشی از موجودیتی فراتر به نام ملت بوده و در شکل‌گیری هویت ملی مشارکت نمایند.

قومیت در مجموع مفهومی برساخته اجتماعی است و بسیاری از محققان قومیت را بر اساس خصوصیات فرهنگی نظیر ارزش‌ها، زبان، سنن و رسوم تعریف می‌نمایند (Yoon, 2011: 144). هویت قومی که به طور کلی به عنوان مفهوم‌سازی عضویت شخص در یک گروه قومی مورد بررسی قرار گرفته است، یکی از عمومی‌ترین موضوعات در علوم اجتماعی به شمار می‌رود. هویت قومی مستلزم همانندی گروهی از مردمی است که در رسوم مشترک، سنت‌ها و تجربیات تاریخی با یکدیگر شریک هستند. بسیاری از محققان معتقد می‌باشند که هویت قومی می‌تواند به عنوان مسئله‌ای با ابعاد مختلف، شامل هویت بخشی به خویش، احساس تعلق و تعهد به یک گروه و حسی از ارزش‌ها و گرایش‌های مشترک در قبال هویت گروهی خویش مشاهده گردد (Jalabazde and Melikishvili, 2016: 193).

بدیهی است که هویت قومی با هویت ملی مترادف نیست. هویت ملی اعم از هویت قومی است. ساخت یک هویت ملی فراگیر، نیازمند جذب هویت‌های قومی موجود در درون ساختاری واحد به نام هویت ملی است. در درون دولت ملی، اقلیت‌های قومی موجود می‌توانند از تمامی حقوق و مزایای شهروندی برخوردار بوده و از هویت قومی خود و اصول و مبانی آن پاسداری نمایند، اما در عین حال خود را جزیی از یک هویت بزرگ‌تر که آنها را در کنار سایر هویت‌های قومی و در جایگاهی برابر با آنها قرار می‌دهد، بدانند. بنابراین ساخت

هویت ملی به معنای ریشه‌کن کردن هویت‌های قومی و از بین بردن عوامل تکثرگرایی قومی نیست، بلکه به معنای ایجاد احساس تعلق به موجودیتی فراگیرتر از قومیت در کنار احساس تعلق به هویت قومی خویش است. این امر همان درک بین‌الذهانی از هویت است که در دیدگاه سازه‌انگاری وجود دارد و هویت را امری برساخته و در حال تغییر مداوم تلقی می‌نماید. بنابراین شکل‌گیری هویت ملی واحد و فراگیر، نیازمند درک بین‌الذهانی مشترک از هویت ملی در میان تمامی شهروندان صرف نظر از قومیت آنها می‌باشد.

در ساخت هویت ملی مؤلفه‌های بسیاری مشارکت دارند که در میان آنها آن چه بیش از همه مورد توجه است، بعد روانی و بین‌الذهانی آن می‌باشد. مونتسرات گیبرنا<sup>۱</sup> معتقد است که هویت ملی دارای پنج بعد است؛ روانی، فرهنگی، سرزمینی، تاریخی و سیاسی. در دید وی بعد روانی هویت ملی بر اساس آگاهی از شکل‌گیری گروه بر اساس احساس نزدیکی کسانی که خود را متعلق به یک ملت می‌دانند به وجود آمده است (Guibernau, 2004: 135). بنابراین در ساخت هویت ملی، رسیدن به درکی مشترک از خود و شکل‌گیری حسی مشترک از تعلق خاطر به یک ملت واحد لازم و ضروری است.

از سوی دیگر، ساخت هویت ملی رابطه مستقیمی با فرایند ملت‌سازی دارد. به طور کلی ملت‌سازی که القاء حس تعلق داشتن به یک ملت مشترک و نیز توسعه حس متعلق بودن به دولتی خاص در میان جمعیت را مدنظر دارد (Kolsto and Blakkisrud, 2008: 484)، مرحله‌ای چندوجهی و دارای ابعاد گوناگون می‌باشد؛ اما در این میان آن چه در کشورهای مرحله‌ای دارای اقلیت‌های قومی متعدد هستند مهم تلقی می‌شود، جنبه شکل‌دهی به یک هویت ملی واحد طی فرایند ملت‌سازی در این کشورها می‌باشد؛ به گونه‌ای که شکل‌گیری هویت ملی واحدی که توان جذب سایر هویت‌های قومی را در درون خود داشته باشد، مهم‌ترین بعد در فرایند ملت‌سازی در کشورهایی است که دارای اقلیت‌های قومی متعدد می‌باشند. بنابراین استراتژی مطلوب برای غلبه بر پویایی‌های رقابت و کشمکش قومی، ملت‌سازی مؤثر می‌باشد (Wimmer, 2013: 34).

همان‌گونه که بیان شد هویت ملی و ملت‌سازی در ارتباط با یکدیگر قرار دارند. چنین به نظر می‌رسد که بهره‌گیری از نیروی ملی‌گرایی و تلاش در راستای شکل‌گیری یک هویت ملی واحد، اساس ملت‌سازی در جوامع مختلف بوده است. به این صورت که ساخت یک هویت ملی و

<sup>۱</sup>.Montserrat Guibernau



تعریف ساکنان یک سرزمین از خود به عنوان یک ملت، کلید ملت‌سازی موفق به حساب می‌آید. این امر به ویژه پس از استقلال یک کشور و شکل‌گیری یک دولت جدید، بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ چرا که با مشروعیت دولت و حفظ استقلال، حاکمیت و تمامیت سرزمینی کشور در ارتباط است. بنابراین بهره‌گیری درست از نیروی ملی‌گرایی در راستای ایجاد یک هویت ملی فراگیر، اساس ملت‌سازی در جوامع مختلف و به ویژه جوامع تازه استقلال یافته محسوب می‌شود. در اینجا است که نقش نخبگان برجسته می‌شود. اگر به سؤال "ملت کیست؟" به شیوه‌ای مدنی پاسخ داده شود، رهبران دولت‌های تازه استقلال یافته ممکن است برای ساختن یک هویت ملی فراگیر اقدام نمایند و ملی‌گرایی تبدیل به یک طرح ملت‌سازی می‌شود. در اصل ملت‌سازی به دنبال توسعه یک هویت ملی در میان جمعیت یک دولت است.

این امر که ملت‌سازی و همگرایی ملی در ادبیات توسعه سیاسی اغلب به صورت مترادف به کار برده می‌شوند، نشانه‌ای است بر این که ملت‌سازی مستلزم تجمیع گروه‌هایی با هویت‌های متعدد فرهنگی، اقتصادی و یا منطقه‌ای است. اما آن چه در این میان به عنوان مانع عمل می‌کند این است که اقلیت‌های قومی اغلب به ملت‌سازی بیشتر از آن که به عنوان فرایند جذب و همگونی نظاره کنند، آن را یک دیگ مذاب<sup>۱</sup> (برای مستحیل کردن اقلیت‌های قومی) می‌دانند (Barrington, 2006: 19-20). بخشی از دلایل این امر به نحوه عملکرد نخبگان در فرایند ساخت هویت ملی و ملت‌سازی بازمی‌گردد؛ چرا که در بسیاری از موارد، نخبگان در ایجاد مفهومی فراگیر از هویت ملی و فراهم نمودن بسترهای جذب هویت‌های قومی در درون هویت ملی ضعیف عمل کرده و باعث به وجود آمدن اقدامات واگرایانه در میان اقلیت‌های قومی می‌شوند.

بنابراین در فرایند شکل‌گیری یک هویت ملی فراگیر در میان جمعیت یک کشور، نه تنها نحوه نگرستن گروه‌های قومی به تلاش‌های صورت گرفته در عرصه ساخت هویت ملی توسط نخبگان و عملکرد آنها در پذیرش و یا مقابله با این اقدامات مهم است، بلکه عملکرد نخبگان در برخورد با گروه‌های قومی و اجتناب از برخوردهای غیربیت‌ساز و تبعیض‌آمیز مهم و حیاتی است. در جوامعی که اقلیت‌های قومی متعدد در آنها با یکدیگر اصطکاک و برخورد دارند و گروه نخبگان نیز از یک اقلیت قومی ویژه می‌باشند، خود نخبگان به مانعی مهم در مسیر ساخت هویت ملی تبدیل شده و در بازتولید منازعات قومی نقش مهمی دارند.

---

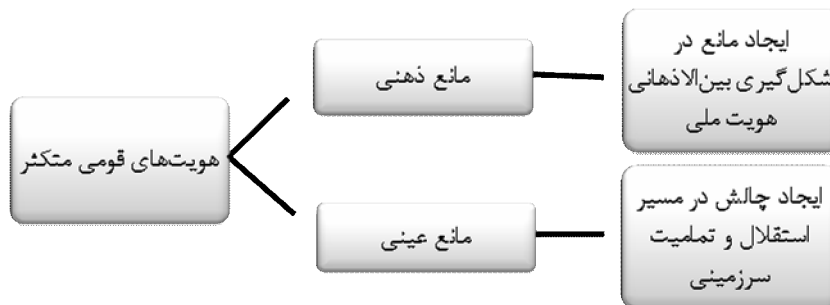
<sup>۱</sup>.Melting Pot

در مجموع باید گفت که در فرایند ملت‌سازی به ویژه در کشورهایی با گروه‌های قومی متعدد، نه تنها لازم است، عملکرد نخبگان در عرصه شکل‌دهی به هویت ملی بر مبنای سیاست جذب و نه محرومیت گروه‌های قومی در این زمینه باشد، بلکه گروه‌های قومی متعدد نیز باید در عین حراست از اصول و مبانی قومی خویش، خود را جزئی از هویت ملی تعریف نموده و در شکل‌گیری مفهومی جامع از هویت و ملیت در کشور خویش به گونه‌ای مؤثر، عمل نمایند. عملکرد نخبگان در ساخت هویت ملی با محوریت یک قوم و عدم جذب سایر هویت‌های قومی در این روند در کنار وجود هویت‌های قومی متعدد و عدم تمایل آنها در تعریف از خود بر مبنای هویت ملی به گونه‌ای متقابل بر یکدیگر تأثیر گذاشته و در فرایند ساخت هویت ملی فراگیر مانع ایجاد می‌کنند.

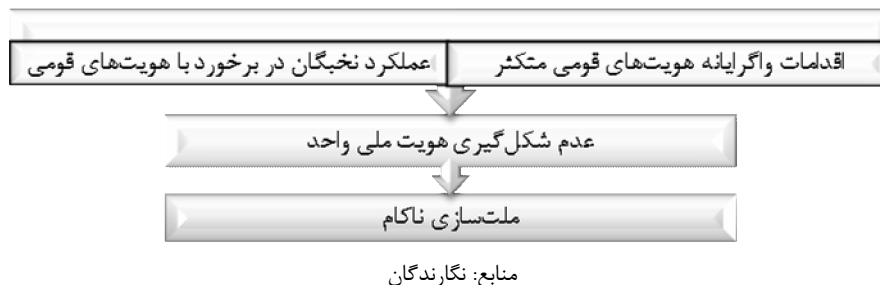
شکل شماره ۱: تأثیر متقابل عملکرد نخبگان و هویت‌های قومی بر ساخت هویت ملی



شکل شماره ۲: موانع ذهنی و عینی ساخت هویت ملی



شکل شماره ۳: تأثیر متقابل عملکرد نخبگان و هویت‌های قومی بر ملت‌سازی



### هویت ملی پساشوروی

اکثر محققان معتقد هستند که ریشه بسیاری از مشکلات کشورهای استقلال یافته، ناشی از اجرای سیاست‌های نادرست حکومت کمونیستی اتحاد جماهیر شوروی در امور مربوط به این جمهوری‌ها بوده است. نتایج چنین سیاست‌ها و اقداماتی بلافاصله پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به ویژه در مسائل مربوط به اقلیت‌ها و گروه‌های قومی در کشورهای استقلال یافته بروز کرد و در بسیاری از موارد تبدیل به اصلی‌ترین عامل بروز منازعات و کشمکش‌های قومی در فضای پساشوروی شد. بنابراین در بررسی روند شکل‌گیری هویت ملی و ملت‌سازی پساشوروی، سیاست‌ها و عملکرد حکومت شوروی به ویژه در مورد اقلیت‌ها و گروه‌های قومی ساکن در این امپراتوری به عنوان یکی از مسائل مهم مدنظر قرار می‌گیرد. باید گفت که مسئله هویت قومی طی دوران شوروی هرگز مشکل‌ساز نبود. حکومت کمونیستی به طور کامل فاقد خودآگاهی قومی بوده و هدف آن تغییر شکل دادن گروه‌های قومی در درون ملیت شوروی و جامعه‌های رها از ملیت بود (Melikishvili and Jalabadze, 2016:194)؛ اما نتیجه چنین سیاست‌ها و اقداماتی، روشن ماندن آتش تنش‌های قومی در زیر خاکستر در سراسر قلمرو اتحاد جماهیر شوروی بود، مسئله‌ای که در سال‌های پس از استقلال خود را در منازعات قومی گسترده در میان گروه قومی مسلط و سایر گروه‌های قومی موجود در هر یک از کشورهای استقلال یافته نشان داد. به طور کلی نقشه اتحاد جماهیر شوروی برای مناطق تحت کنترل خود بر پایه قلمروسازی قومیت قرار داشت؛ واحدهای اجرایی با یک ملت ظاهری ایجاد گردیدند و در درون سلسله مراتب سخت فدرالیسم قومی اتحاد جماهیر شوروی قرار گرفتند. در رأس

سلسله مراتب موجود در فدرالیسم قومی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های متحدی بودند که با یکدیگر، اتحاد جمهوری‌های سوسیالیستی شوروی را تشکیل می‌دادند. برطبق دکترین اتحاد جماهیر شوروی و سنت مارکسیسم علمی، تنها به آن دسته از گروه‌های قومی که از لحاظ فرهنگی به ملت‌های رو به رشد اعتقاد داشتند، امکان داشتن یک جمهوری متحد اعطا شد. جمهوری‌های خودمختار، جایگاه دوم را در سلسله مراتب فدرالیسم قومی شوروی اشغال کرده بود. جمهوری‌های خودمختار زیرمجموعه جمهوری‌های متحد بوده و این جایگاه به آن دسته از گروه‌های قومی که به طور استراتژیک در مناطق مرزی مهم ساکن نشده بودند و آنهایی که از حیث تعداد، کوچک‌تر از ملت‌های جمهوری‌های متحد بودند، اعطا می‌گردید. مناطق خودمختار سومین سطح در درون یک جمهوری متحد بودند که از لحاظ تعداد، گروه‌های قومی کوچکی به شمار می‌آمدند. در نهایت، واحدهای خودمختار، چهارمین و کوچک‌ترین سطح را شامل می‌گردید (Zurcher, 2007: 23-25). ایجاد ساختاری بر مبنای قومیت و شکل‌دهی به جمهوری‌های متحد با محوریت یک قوم مسلط و قرار دادن سایر هویت‌های قومی تحت لوای گروه قومی مسلط در هر یک از این جمهوری‌ها از مهم‌ترین دلایلی است که از ساخت هویت ملی واحد در این کشورها پس از استقلال از جلوگیری نموده است.

یکی از مناقشه‌آمیزترین مسائل در کشورهای استقلال یافته، مسئله ساخت هویت‌های جمعی جدید می‌باشد. مسائل مربوط به ساخت هویت ملی در دولت‌های پسا شوروی در درون گفتمان کشمکش علیه میراث اتحاد جماهیر شوروی، سرکوب ملی و چرخش مجدد به سمت ریشه‌های تاریخی قرار داشته است. در دوره انتقالی، بیشتر کشورهای پسا شوروی با مشکلات مشابهی مانند بازاندیشی در مورد جایگاه‌شان در جهان و نیز ساخت هویت ملی روبه‌رو بودند (Titarenko, 2011: 7-9). این مشکلات تا حد زیادی از سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی نشأت گرفته است؛ به نحوی که میراث سیستم شوروی - یک‌دست‌سازی و همگن‌سازی همه ملت‌هایی که بخشی از آن بودند - متغیری مهم در شکل دادن به ملت‌سازی و دولت‌سازی در میان مردم اتحاد جماهیر شوروی بوده است (Jones, 2006: 248). در مجموع فرایند ملت‌سازی در کشورهای پسا شوروی با مسائل قومیت و شهروندی در ارتباط می‌باشد و میراث فدرالیسم قومی اتحاد جماهیر شوروی هنوز هم رفتار گروه‌های قومی تشکیل دهنده کشورهای استقلال یافته را تعریف

می‌کند (Metreveli, 2014, 6). از این رو، فرایند ملت و دولت‌سازی پسا شوروی باز به واسطه میراث شوروی شکل گرفته است (Zurcher, 2007: 32).

اتحاد جماهیر شوروی، دولتی چندقومی محسوب می‌شد و همه دولت‌های پسا شوروی، جانشین جمهوری‌های داخلی اتحاد جماهیر شوروی شدند که براساس گروه‌های قومی مسلط شکل گرفته بودند. دستکاری‌های آگاهانه در مورد اقلیت‌ها در دوران شوروی، عامل اصلی در مشکلات کنونی دولت‌های استقلال یافته در مورد قومیت‌ها و ملت‌سازی در این کشورها محسوب می‌شود. به طور کلی در دولت‌های پسا شوروی، گروه‌های قومی اولیه در مرکز سرزمین واقع شده‌اند، اما به وسیله مناطق بسیاری که در آنها سایر گروه‌های قومی در اکثریت می‌باشند؛ احاطه گشته‌اند (Kolsto and Blakkisrud, 2013: 2082).

سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی در ایجاد جمهوری‌هایی با محوریت یک گروه قومی خاص و مستحیل نمودن سایر گروه‌های قومی در درون این جمهوری‌ها، همواره آتش استقلال‌خواهی قومی را در میان اقلیت‌های ساکن در این جمهوری‌ها روشن نگاه داشت؛ به نحوی که این اقلیت‌ها هر زمان که توان لازم را به دست می‌آوردند به دنبال پیگیری خودمختاری، استقلال و جدایی طلبی قومی حرکت نموده‌اند. این امر نه تنها مانعی در مسیر ملت‌سازی در دولت‌های تازه استقلال یافته گردید، بلکه به چالشی مهم برای تمامیت ارضی این جمهوری‌ها تبدیل شد. از آن جا که تصور از خود به عنوان یک ملت با تصویری از سرزمین و وطن خاص گره خورده است، استقلال‌خواهی و جدایی طلبی این اقلیت‌ها که باعث شکل‌گیری تصویری مخدوش و ناقص از سرزمین می‌شود، خود یکی از مهم‌ترین موانع ملت‌سازی در دولت‌های پسا شوروی بوده است که این امر خود محصول سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی در امور اقلیت‌های ساکن در این امپراتوری بود در حالی که هویت ملی ممکن است بر اساس یک قومیت پایه‌گذاری شود و یا یک جزء سرزمینی را در برگیرد. یک گروه قومی در زمانی تبدیل به گروه ملی می‌شود که یک سرزمین ویژه را که به آن احساس تعلق دارد، مورد شناسایی قرار دهد و حقی برای کنترل آن از لحاظ سیاسی داشته باشد (Barrington, 2006: 15)؛ به همین دلیل است که کشمکش‌های قومی در فضای پسا شوروی با مفهوم سرزمین گره خورده و در برخی از موارد به چالشی جدی علیه حاکمیت ارضی و تمامیت سرزمینی دولت‌ها استقلال یافته تبدیل شده است.

بنابراین میراث اتحاد جماهیر شوروی در مدیریت گروه‌های قومی، عامل مهمی در به وجود آمدن کشمکش‌های پسا شوروی می باشد. این میراث در سال‌های پس از استقلال کشورهای تازه استقلال یافته را با چالش‌های بسیاری در عرصه دولت-ملت‌سازی مواجه نمود. بر این اساس است که اریک هابزبام<sup>۱</sup> هشدار می‌دهد که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دولت‌های پسا شوروی را با امکان بالقوه‌ای برای فاجعه رها می‌کند. وی استدلال می‌کند که در غیاب سازوکار اتحاد جماهیر شوروی برای کنترل ملی‌گرایی، گرایش در درون دولت‌های پسا شوروی باعث ایجاد دوگانگی میان ملت (قوم) مسلط و دیگران می‌شود. بنابراین برای هابزبام، ملی‌گرایی در دولت‌های پسا شوروی تنها بقایای نوعی هویت پیشینی است که در حال از نو آشکار شدن به عنوان پیامدی از فروپاشی رژیم‌های کمونیستی است (Goshulak, 2003: 493).

در این راستا، پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، تشدید تمایلات حفظ هویت گروه‌های قومی در منازعات آنها برای استقلال مورد دستکاری قرار گرفت و مسئله هویت قومی در جمهوری‌های اتحاد جماهیر شوروی به ویژه در آنهایی که دارای جمعیتی چندقومی بودند، دوباره به آشکار شد. در جوامع پسا کمونیستی، احیاء روح ملی و آگاهی از احساسات ملی، سازوکارهای حفاظت از هویت قومی را فعال نمود و اقلیت‌های قومی در دولت‌های تازه استقلال یافته را برای مبارزه بر سر حق تعیین سرنوشت تحریک کرد (Melikishvili and Jalabadze, 2016: 194-195).

در این میان نباید از نقش نخبگان پسا کمونیستی در شکل‌گیری مشکلات جوامع استقلال یافته غافل ماند. سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی در مورد اقلیت‌های قومی و مسلط نمودن یک گروه قومی خاص بر سایر اقلیت‌های قومی موجود در کشورهای تحت سلطه، باعث گردید تا قوم محور در سال‌های پس از استقلال نیز با عدم پذیرش سایر اقلیت‌های قومی در فرایند اداره امور به نوعی تبعیض‌های موجود را تداوم بخشند و باعث بروز اقدامات واگرایانه در میان گروه‌های قومی و در برخی از موارد درگیری آنها با دولت مرکزی شوند. بنابراین در وضعیت تداوم چارچوب تبعیض‌آمیزی که اتحاد جماهیر شوروی مسبب آن بوده است، نخبگان پسا کمونیستی خود بخشی از فرایند تداوم منازعات قومی و مانعی مهم در مسیر شکل‌گیری هویت ملی واحد به حساب می‌آیند.

<sup>۱</sup>. Eric Hobsbawm

### ساخت هویت ملی در گرجستان

در فرایند ملی‌گرایی در گرجستان ابتدا باید بیان داشت که ادبیات تخصصی در مورد ملت‌ها، میان دو نوع اصلی از این پدیده تمایز می‌گذارد؛ ملت‌ها به عنوان محصول مستقیم فرایند مدرنیزاسیون و ملت‌ها به عنوان پیامد ملی‌گرایی. بیشتر ملت‌های مدرن، محصول ملی‌گرایی هستند و تنها تعداد کمی از آنها به عنوان پیامد مستقیم مدرنیزاسیون، ظهور کرده‌اند. مسلم است که فرایند ملت‌سازی در شرایط متفاوت، یکسان نبوده است. اگر در مورد اول، عوامل عینی مانند توسعه اقتصادی مهم بوده، در مورد دوم عوامل ذهنی مانند خاطرات مشترک، ارزش‌ها و نمادها دارای نقش حیاتی بوده است. در بررسی دیرینه‌گرایانه از هویت گرجی باید گفت که ردپای شکل‌گیری هویت قومی گرجی به قرن ۱۵ پیش از میلاد بازمی‌گردد. می‌توان چنین استدلال کرد که ملت پیشامدرن گرجی در قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی وجود داشته است. ملت مدرن گرجی نیز بر پایه یک اجتماع قومی از پیش موجود در نیمه دوم قرن ۱۹ ظهور کرد و متعلق به نوع دوم از ملت‌ها بوده است. این امر بدین معنا است که نقش سرنوشت‌ساز در ایجاد ملت گرجی توسط ملی‌گرایی ایفا شده است (Chkhartishvili, 2013: 190-192).

در بررسی هویت گرجی بر مبنای رویکرد مدرن به هویت‌های قومی، جدای از وجود نشانگان هویت ملی گرجی در بستر تاریخ (ابزارگرایی و سازه‌نگاری) باید بررسی‌ها را از قرن نوزدهم آغاز نمود. قرن نوزدهم دوران تولد ملی‌گرایی در گرجستان به حساب می‌آید و در یک بررسی از روند ملی‌گرایی در میان گرجی‌ها بر اساس رویکرد ابزارگرایی حداقل می‌توان به چهار مقطع مهم از ابتدای قرن نوزدهم تا اواخر قرن بیستم اشاره کرد؛ ابتدای قرن نوزدهم، نیمه دوم قرن نوزدهم، سال‌های پس از فروپاشی امپراتوری تزاری و سال‌های پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال گرجستان. در این مقاطع با توجه به فرصت‌های به وجود آمده، نخبگان گرجی با بهره‌گیری از احساسات ملی مردم و فضای ملی‌گرایی حاکم، دست به بسیج توده‌ها برای پیشبرد اهداف ملی‌گرایانه زدند. پیش از قرن نوزدهم، نخبگان گرجی چندقومی و چندفرقه‌ای بودند و دولت گرجی، آرامنه، اوستیایی‌ها و آبخازی‌ها را در طبقه حکمرانی کشور جذب نموده بود؛ همان چیزی که راجرز برویکر<sup>۱</sup> از آن به عنوان

---

<sup>۱</sup>.Rogers Brubaker

فرهنگ یک‌دست ساز<sup>۱</sup> یاد می‌کند. در نیمه دوم قرن نوزدهم در میان نخبگان گرجی تحت نفوذ مدرن‌سازی روسی و اروپایی‌سازی روشنفکران گرجی، حسی مدرن از ملت‌بودگی اشاعه یافت. قومیت به محور توجه روشنفکران جدید سکولار تبدیل شد و تغییر و یا ترکیب هویت‌ها سخت شد و تأکید جدید بر تبار قومی (آن‌چه که بروبیکر به عنوان فرهنگ تفرقه افکن<sup>۲</sup> از آن یاد می‌کند)، رقابت در حال ظهور گروه‌های ملی در ایالات و شهرها را افزایش داد (Jones, 2006: 253). بنابراین به موازات رشد حرکت‌های ملی‌گرایانه در گرجستان، می‌توان نشانه‌های قوم‌محوری را در عملکرد نخبگان گرجی مشاهده نمود.

در قرن نوزدهم، ایده ملی‌گرایی گرجی بیان‌گر درهم‌آمیختگی اشکال سیاسی و فرهنگی ملی‌گرایی بود که به عنوان بخشی از جنبش سیاسی و در واکنش به سرکوب روسیه رشد نموده بود. براندازی دودمان سلطنتی باگراتیون<sup>۳</sup> به دستور امپراتوری روسیه در ۱۸۰۱، دلایل عللی این امر را بیان می‌کند. باگراتیون‌ها برای حداقل ۱۰ قرن برسر قدرت بودند و در دوره پیشامدرن، هویت گرجی بر مبنای وفاداری به پادشاهان این سلسله ساخته شده بود. واکنش‌ها به این مسئله به سرعت رخ نمود و در شورش‌های عمومی در سال‌های ۱۸۰۲، ۱۸۰۴، ۱۸۱۲-۱۸۱۳ علیه روسیه تزاری خود را نشان داد. اهداف این قیام‌ها سیاسی بود: اعاده نظام سلطنتی گرجستان. این اولین بار بود که مردم به طور مستقل دست به اقدام زدند؛ با این حال شورش مردمی هنوز بدون آگاهی از ایده حاکمیت مردم و نقش مسلط مردم در حیات اجتماعی بود. شورشیان آرزوی چیزی جز اعاده اقتدار دودمان باگراتیون را نداشتند. اشراف زادگان گرجی خود محرک چنین جنبش‌هایی بودند. اما این شورش‌ها موفقیت‌آمیز نبود. با این حال این رخدادها به عنوان حوادثی که تولد ملی‌گرایی گرجی را اعلام نمودند، در نظر گرفته شده‌اند. پس از آن در میان سال‌های ۱۸۶۰ تا ۱۸۸۰ ملی‌گرایی زود هنگام سیاسی گرجی با ملی‌گرایی فرهنگی توسعه یافته‌ای جایگزین شد که بنیان‌گذار اصلی آن ایلیا چاوچاوادزه<sup>۴</sup> بود که همراه با همکاران خود، بخشی فعال از زندگی اجتماعی گرجستان در دهه ۶۰ قرن نوزدهم به حساب می‌آمد. به این دلیل گروه گرجی‌های جوان به

<sup>۱</sup>. Assimilationist Culture

<sup>۲</sup>. Differentialist Culture

<sup>۳</sup>. Bagrationi Dynasty

<sup>۴</sup>. Ilia Chavchavadze



عنوان نسل دهه شصتی<sup>۱</sup> نامیده شدند. از آنها همچنین به عنوان ترگدالولبی<sup>۲</sup> نیز یاد می‌شد. معنی ادبی این واژه به معنای کسانی است که از رودخانه ترک<sup>۳</sup> آب می‌نوشند. ترک به عنوان خط مرزی میان گرجستان و روسیه بوده است. ترگدالولبی، روشنفکرانی گرجی بودند که در روسیه تحصیل کرده بودند. چاوپاوادزه ایده ملت گرجی را مطرح کرد و به سؤال "ما که هستیم" پاسخ داد. وی بنیان‌گذار و ویراستار مجله ایوریا<sup>۴</sup> بود که در سال‌های ۱۸۷۷ و ۱۹۰۶ منتشر می‌شد. طی سه دهه، ایوریا ایده آل‌های ملی‌گرایانه را در میان جامعه گرجی توسعه داد. در نتیجه، خوانندگان ایوریا به اعضای ملت گرجی تبدیل شدند. چاوپاوادزه، تمامی عوامل لازم را برای ایجاد هویت ملی گرجی مانند گرایش جامعه گرجی به گذشته قومی و ساخت اجتماع خود، روابط درونی با سایرین، ویژگی‌های منحصر به فرد فرهنگی، شخصیت ملی و اموری از این دست، فراهم نمود (Chkhartishvili, 2013: 192-195).

بنابراین در ربع آخر قرن نوزدهم، موج آگاهی ملی که در سراسر امپراتوری روسیه پراکنده شده بود به گروه‌های قومی موجود در قفقاز جنوبی رسید و باعث موج گسترده بیداری ملی در میان گرجی‌ها گردید. فرهنگ گرجی در درون طبقه روشنفکر شهری در تفلیس مورد مباحثه قرار گرفت و فراخوان برای خودمختاری بزرگ‌تر فرهنگی برای گرجی‌ها در چارچوب امپراتوری روسی اگر نه در سراسر کشور، حداقل در کافه‌های پایتخت (تفلیس) شنیده شد (Zurcher, 2007: 17-19). در این میان همان‌گونه که بیان شد، طراح و حامی اصلی طرح ملی‌گرایی گرجی در قرن نوزدهم، نویسنده برجسته گرجی ایلیا چاوپاوادزه بود. چاوپاوادزه شروع به مفهوم‌سازی ملت گرجی به واسطه تفسیر مجدد از نشانه‌های مهم قومی هویت گرجی نمود. این نشانه‌ها شامل سرزمین، زبان و ایمان مسیحی بود و هریک از این سه عنصر، بلوک‌هایی مهم در ساختن هویت ملی گرجی بود. چاوپاوادزه در مورد سرزمین آبا و اجدادی به عنوان نشانه‌ای از هویت ملی، معتقد به اهمیتی ویژه بود. همچنین وی و همکارانش تلاش کردند تا زبان ادبی را به زبان ارتباطات روزمره گرجی‌ها نزدیک‌تر کنند. آنها به شدت بر یک زبان ملی تأکید می‌نمودند. بنابراین چاوپاوادزه نشانه‌های قومی مهم

---

<sup>1</sup>.Sixties Generation

<sup>2</sup>.Tergdaleulebi

<sup>3</sup>.Terek

<sup>4</sup>.Iveria

گرچی‌ها را دوباره مفهوم‌سازی کرد و آنها را به نشانه‌های هویت ملی گرچی تبدیل نمود (Chkhartishvili, 2013: 198-199).

بنابراین در قرن نوزدهم در دو مقطع یعنی در سال‌های آغازین و پایانی این قرن، موجی از حرکت‌های ملی‌گرایانه با رهبری نخبگان و روشنفکران گرچی در گرجستان شکل گرفت. البته همان‌گونه که ذکر شد به تدریج این حرکت‌ها رنگ و بوی قوم‌گرایی به خود گرفت و در این فرایند ترکیب هویت‌های قومی ساکن در این کشور برای شکل‌دهی به یک هویت ملی واحد سخت‌تر گردید، روندی که در قرن بیستم بر اثر سیاست‌های نادرست اتحاد جماهیر شوروی در زمینه اقلیت‌های ساکن در این امپراتوری با شدت بیشتری دنبال شد و حرکت‌های ملی‌گرایانه در گرجستان با محوریت قوم مسلط صورت گرفت و به تدریج قوم‌مدار گردید؛ آن هم در کشوری که گروه‌های قومی بسیاری در آن ساکن بودند. بر این اساس، فرایند تدریجی غیریت‌سازی و به حاشیه راندن هویت‌های قومی یکی از دلایل بروز کشمکش‌های قومی و متعاقب آن عدم‌شکل‌گیری هویت ملی واحد در گرجستان و ادعاهای تجزیه‌طلبانه از سوی برخی از گروه‌های قومی پس از استقلال این کشور از اتحاد جماهیر شوروی شد.

گرجستان طی سال‌های آغازین قرن بیستم همراه با دو جمهوری دیگر قفقاز جنوبی- آذربایجان و ارمنستان- شاهد موج جدیدی از گرایش‌های ملی‌گرایانه بود که در این زمان هم‌زمان با ضعف حکومت تزاری با عنصری از استقلال‌خواهی گسترده‌تری همراه شد و به دنبال انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، فروپاشی امپراتوری تزاری و روی کار آمدن بلشویک‌ها صورت حقیقی به خود گرفت و در جمهوری‌های جدید و مستقل در قفقاز جنوبی تجلی یافت. استفان جونز<sup>۱</sup> جمهوری دموکراتیک گرجستان را که در سال ۱۹۱۸ تشکیل گردید، یک دولت در حال ملی شدن<sup>۲</sup> و به عنوان نمونه‌ای استاندارد برای همه دولت‌های جدیدی که در قرن بیستم به دنبال کسب مشروعیت بوده‌اند، می‌داند. اما در این دوران برنامه گرچی‌سازی در آموزش، دادگاه‌ها و قوه اجرایی با مقاومت بسیاری از اقلیت‌های غیرگرچی که از تسلط اقتصادی و سیاسی نخبگان جدید گرچی هراسان بودند، مواجه گردید. موارد بسیاری از

<sup>۱</sup>. Stephen Jones

<sup>۲</sup>. Nationalizing State

عملکردهای نادرست گرجی‌ها طی این دوره وجود دارد مانند خودداری حکومت گرجستان در دادن اجازه ورود به پناهندگان ارمنی به تفلیس که از امپراتوری عثمانی گریخته بودند (می ۱۹۱۸)، سرکوب خونین معترضین اوستیایی در سال‌های ۱۹۱۸، ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ و شورش‌های آبخازیایی‌ها در سال‌های ۱۹۱۸ و ۱۹۱۹. در کشوری که در حال تجربه فروپاشی اقتصادی است و از طرفی با جنگ داخلی احاطه شده و تهدیدهای تهاجمی از سوی ارتش داوطلبانه، بلشویک‌ها و همسایه‌اش، ارمنستان روبه‌رو است، چنین عملکردهایی بیش از آن که در جهت حفظ امنیت باشند، برخوردی با گروه‌های قومی مستقر است. در این میان بلشویک‌ها از ناخرسندی موجه موجود در میان اقلیت‌های ملی گرجی بهره‌برداری کرده و آنها را به مهم‌ترین چالش علیه بقای دولت گرجستان تبدیل نمودند (Jones, 2006: 254). در نهایت نیز عمر این جمهوری همانند دو جمهوری دیگر قفقاز جنوبی با حمله ارتش سرخ در سال ۱۹۲۱ پایان یافت و گرجستان به طور رسمی وارد اتحاد جماهیر شوروی گردید. بنابراین اقدامات نخبگان گرجی در بسیج توده‌ها در راستای شکل‌دهی به ملتی واحد به ویژه در قرن بیستم، منجر به شکل‌گیری درکی مشترک از خود به عنوان ملتی با هویت ملی واحد در میان گروه‌های قومی موجود نگردید.

در دوران اتحاد جماهیر شوروی، تصور غربی از ملی‌گرایی گرجی تغییر یافت و نگرش منفی نسبت به آن در سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۱ به جنبش شجاعانه ضدشوروی تبدیل شد که با هنجارهای غربی حق تعیین سرنوشت، سازگار بود. پس از تهاجم اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۲۱، ملی‌گرایی گرجی یا به صورت مخفیانه به فعالیت ادامه داد (گروه‌های ملی‌گرای گرجی پس از شورش ناکام ۱۹۲۴ در بازپس‌گیری استقلال گرجستان، ناپدید شدند) یا دوباره در درون چارچوب‌های فرهنگی که توسط دولت شوروی فراهم شده بود، راه یافت؛ همان چیزی که راکووسکا هارمستون<sup>۱</sup> آن را ملی‌گرایی ارتدوکس<sup>۲</sup> می‌نامد. ملی‌گرایی ارتدوکس گرجی در وهله اول بر مسائل فرهنگی مانند زبان، آموزش، احیاء بناهای تاریخی، ادبیات، فیلم، ورزش و در دو دهه آخر قدرت شوروی بر کلیسا تمرکز می‌نمود. طی جنگ جهانی دوم، اگرچه گرجی‌ها از سوی مفسران غربی به عنوان ملی‌گرایان افراطی شناخته می‌شدند، اما ملی‌گرایی آنها به ندرت به خیابان‌ها سرایت می‌کرد و یا این که به طور مستقیم

---

<sup>۱</sup>.Rakowska Harmstone

<sup>۲</sup>.Orthodox Nationalism

اتحاد جماهیر شوروی را به چالش می کشید (Jones,2006:255). بنابراین تا قبل از شروع پروستریکا<sup>۱</sup>، ملی گرایی گرجی خود را در چارچوب استعماری پذیرفته بود؛ بدون هیچ گونه چالش مستقیم علیه اتحاد جماهیر شوروی. در این سال ها، ملی گرایی گرجی پدیده ای فرهنگی باقی مانده بود و تنها با شروع پروستریکا و تهدید جدایی طلبی آبخازها و اوستیایی ها بود که ملی گرایی گرجی به جنبشی سیاسی که اتحاد جماهیر شوروی را به چالش کشید، تبدیل شد (Jones,2006:256) و اساس اعلام استقلال از اتحاد جماهیر شوروی و تشکیل جمهوری مستقل گرجستان گردید.

در واقع، موج جدید حرکت های ملی گرایانه در گرجستان هم زمان با شروع اصلاحات در سیستم اتحاد جماهیر شوروی توسط میخائیل گورباچف<sup>۲</sup> در دهه ۸۰ میلادی آغاز شد. در میان اولین گروه های مخالفی که در دهه ۸۰ تشکیل شدند، انجمن ایلیا چاوپاوادزه<sup>۳</sup> که برگرفته از نام یکی از رهبران جنبش های ملی گرایانه در سال های پایانی قرن نوزدهم بود به وسیله مخالفینی مانند جورجی چانتوریا<sup>۴</sup>، ایراکلی سرتلی<sup>۵</sup> و تامار چکیدزه<sup>۶</sup> به چشم می خورد. این انجمن، تریبونی بزرگ برای مخالفان و بخش هایی از طبقه روشنفکران لیبرال گرجستان بود. در همان زمان، زویاد گامساخوردیا<sup>۷</sup> و مراب کوستاوا<sup>۸</sup> مخالفینی که زمانی در زندان های شوروی بودند و به همین دلیل اعتبار قابل توجهی در میان جنبش ملی گرجستان داشتند. اتحادیه هلسینکی<sup>۹</sup> را ایجاد کردند. در آن زمان، هر دو گروه به طور اساسی به مسائل مرتبط با فرهنگ ملی گرجی می پرداختند. در ۱۹۸۸، رهبران رادیکال از این گروه ها جدا شدند و جنبش هایی سیاسی تر و ملی گرایانه تر جدیدی را بنیان نهادند. گامساخوردیا و کوستاوا، انجمن سنت ایلیای شریف<sup>۱۰</sup> را تشکیل دادند، سرتلی، حزب استقلال ملی<sup>۱۱</sup> را

<sup>۱</sup>.Perestroika

<sup>۲</sup>.Mikhail Gorbachev

<sup>۳</sup>.Ilya Chavchavadze Society

<sup>۴</sup>.Giorgi Chanturia

<sup>۵</sup>.Irakli Tsereteli

<sup>۶</sup>.Tamar Chkeidze

<sup>۷</sup>.Zviad Gamsakhutdia

<sup>۸</sup>.Merab Kostava

<sup>۹</sup>.Helsinki Union

<sup>۱۰</sup>.Society of St. Ilya the Righteous

<sup>۱۱</sup>.National Independence Party

تأسیس کرد و چانتوریا، حزب دموکراتیک ملی<sup>۱</sup> را پایه‌ریزی نمود (Zurcher, 2007: 118-119). این احزاب در اواخر حکومت اتحاد جماهیر شوروی در آگاهی‌بخشی به توده‌های گرجی برای پیگیری مطالبات قومی و ملی خویش نقش مهمی را ایفا کردند. به طور کلی دوران زوال امپراتوری شوروی حکایت از فرایند بیداری ملی‌گرایی داشت که منجر به کشمکش‌های قومی گردید (Bremmer, 2006: 142). با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به تدریج، نتایج حاصل از اقدامات آن در امور ملیت‌ها بروز کرد؛ چراکه در همین دوران که ملی‌گرایی گرجی وارد مرحله جدیدی می‌شد و نخبگان گرجی با بهره‌گیری از ضعف دولت مرکزی در مسکو به دنبال طرح ایده‌های ملی‌گرایانه خود و پیگیری مطالبات قومی و ملی خویش برآمده بودند، اقوام دیگر ساکن در این جمهوری نیز از این فرصت استفاده کرده و ادعاهای استقلال‌طلبانه خود را که بر پایه محوریت قومی خویش بود، علنی نمودند و این آغاز کشمکش‌ها در این جمهوری در سال‌های پایانی حکومت شوروی و سال‌های پس از استقلال گرجستان بر مبنای قومیت گردید و اقلیت‌های مهمی مانند اوستیایی‌ها و آبخازها سعی در اعلام استقلال از گرجستان نمودند. جنبش‌های جدایی‌طلبانه اوستیایی‌های جنوبی و آبخازها در دوران شوروی توسط مسکو به صورت غیرمستقیم و به عنوان جمهوری‌های خودمختار اداره می‌شدند. آنها تنها پیوندهای سیاسی ضعیف خود را با جمهوری گرجستان حفظ نمودند و زمانی که ملی‌گرایان گرجی استقلال خود را اعلام نمودند این دو منطقه با عجله ادعای دولت مستقل برای خود نموده و جنگ‌های تجزیه‌طلبانه بلافاصله در پی آن رخ نمود (Wimmer, 2013: 29). این مسائل پس از استقلال روند دولت-ملت‌سازی را در این کشور تحت تأثیر قرار داد.

عامل قومیت در سیاست گرجستان طی سال‌های پس از استقلال نمود عینی داشته است. با توجه به تاریخ گرجستان این منطقه مکان سکونت بسیاری از گروه‌های قومی و مذهبی متعدد بوده است. برطبق آخرین سرشماری انجام شده در سال ۲۰۰۲، اقلیت‌های قومی ۱۶ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند که بزرگ‌ترین گروه‌های قومی متعلق به آذربایجانی‌ها (۵.۵ درصد) و آرامنه (۷.۵ درصد) می‌باشد. سایر گروه‌های قومی که با یکدیگر ۴ درصد جمعیت را شامل می‌شوند عبارت هستند از اوستیایی‌ها، روس‌ها، یونانی‌ها، کردها، آشوری‌ها، چچنی‌ها، یهودیان، اوکراینی‌ها، لهستانی‌ها و دیگران (Sordia, 2014: 2).

---

<sup>۱</sup>.National Democratic Party

در این کشور سه منطقه خودمختار از لحاظ قومی نیز وجود داشته است؛ منطقه خودمختار اوستیای جنوبی در شمال و جمهوری‌های خودمختار آبخازیا و آجاریا در غرب در ساحل دریای سیاه (Zurcher, 2007: 117). مقابله دولت مرکزی گرجستان با اقلیت‌های قومی به ویژه با اوستیایی‌ها، آبخازها و آجارها بر روند دولت-ملت‌سازی در گرجستان اثرات بسیاری داشته است. در آبخازیا، مفهوم ملت بودگی تنشی را میان درکی قومی و درکی مدنی از ملت دربرداشته است (Kolsto and Blakkisrud, 2008: 498) و در اوستیای جنوبی نیز تلاش برای ادغام با اوستیای شمالی در فدراسیون روسیه، این گروه قومی را به جنگ با دولت مرکزی در مقاطع مختلف در سال‌های پس از استقلال واداشته است.

ملی‌گرایی مستلزم این است که حکومت‌کنندگان و حکومت‌شوندگان جزیبی از پیش‌زمینه قومی مشابهی باشند. بیشتر جنگ‌های طولانی کنونی مانند منازعه آبخازها علیه دولت گرجستان برای دستیابی به استقلال در ارتباط با اصول ملی‌گرایانه می‌باشند (Wimmer, 2013: 1-2). از سوی دیگر، مناطقی نظیر آبخازیا و اوستیای جنوبی موضوعی با عنوان دولت‌های دوفاکتو و به رسمیت شناخته نشده را در ادبیات دولت‌های پساکمونستی وارد نموده است که از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی این دسته از دولت‌ها در درجه اول در حوزه جغرافیای سیاسی، روابط بین‌الملل و نیز علم بررسی منازعات مورد بررسی قرار گرفته‌اند (Obeachain, 2015: 239). وجود چنین مناطقی در گرجستان در کنار تنش و درگیری میان گروه‌های قومی متکثر همراه با وجود تمایلات استقلال‌خواهی و جدایی‌طلبی در میان قومیت‌هایی مانند اوست‌ها، آبخازها و آجارها، روند ملت‌سازی را در این کشور با چالش جدی مواجه ساخته است. در این میان عملکرد نخبگان گرجی نیز بر پیچیدگی مسائل افزوده است؛ نخبگان گرجی در قرن بیستم و به ویژه پس از استقلال گرجستان از اتحاد جماهیر شوروی با اقدامات تعصب‌آمیز و قوم‌مدار خویش در شکل‌دهی به هویت ملی در میان گروه‌های قومی ناتوان عمل نموده‌اند. تداوم نتایج سیاست‌های اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های پس از استقلال نیز مشکلات را دوچندان نموده؛ به گونه‌ای که میراث سیاست‌های ملی‌گرایانه در دوره شوروی و پساشوروی، وضعیت امور مربوط به برون‌بوم‌های<sup>۱</sup> اقلیت‌ها در گرجستان را تحت تأثیر قرار داده و عدم‌اعتماد متقابل میان جوامع اکثریت و اقلیت را تشدید نموده است (Metreveli, 2014, 9).

<sup>۱</sup> . Enclaves

در بررسی روند ملی‌گرایی و ساخت هویت ملی در گرجستان در سال‌های پس از استقلال باید دهه ۹۰ میلادی را دوره تحولات عظیم سیاسی و اجتماعی برای گرجستان دانست؛ چرا که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، گرجستان با اختلافات و کشمکش‌های مدنی مواجه گردید و همانند تمامی دولت‌های پساکمونیستی در گرجستان نیز فرایندهای شکل‌گیری جامعه مدنی و سازگاری و همگرایی جوامع با شرایط جدید با مشکلات بسیاری در دوران‌گذار مواجه گردید (Antonyan, 2016: 196). گرجستان در آوریل ۱۹۹۱ تحت رهبری زویاد گامساخوردیا که یک ملی‌گرای قومی رادیکال و یک حاکم مستبد بود به دنبال محدود کردن رابطه گرجستان با روسیه، شروع به مستقل شدن، نمود (Bremmer, 2006: 149). به دنبال فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، دولت جدید در گرجستان با مسئله همگرایی مدنی در میان اقلیت‌های ملی مواجه گردید اما قادر به حل این مسئله به شیوه‌ای سازنده نبود. زویاد گامساخوردیا نه تنها در اجرای سیاست همگرایی مدنی ناتوان بود، بلکه اقلیت‌های ملی را به عنوان تهدیدی برای دولت تازه تأسیس گرجستان می‌دانست و هزاران تن از قومیت‌های مختلف را وادار به مهاجرت از گرجستان نمود. این روند به ویژه در مورد اوستیایی‌ها به شدت اجرا شد و بسیاری از آنها وادار به ترک خانه‌ها، دهکده‌ها و شهرهای خود شدند (Sordia, 2014: 2). در دید وی، گرجی‌ها در درون کشور خود قربانی شده بودند. گامساخوردیا یک ملی‌گرای لیبرال نبود. وی اقلیت‌های ملی را تهدید کرد، آزار داد و تحقیر نمود. وی یک پوپولیست اقتدارگرا بود که نه تنها اقلیت‌های ملی، بلکه گروه‌های گرجی مانند روشنفکران و دانشجویان را نیز سپر بلا کرد. چارچوب نظری پوپولیسم افراطی غیرلیبرال، ابزار مفیدتری برای تجزیه و تحلیل اقدامات ملی‌گرایانه وی می‌باشد (Jones, 2006: 257-259). در تمام ادوار، گرجستان یکی از جمهوری‌های چندقومی اتحاد شوروی بود، در حالی که رهبران جنبش آزادی‌بخش ملی (از جمله گامساخوردیا) تنها نگران گرجی تبارها بودند. بنابراین رهبران این جنبش به تدریج متهم به ملی‌گرایی افراطی شدند و ارزش شعار آنها مبنی بر "گرجستان برای گرجی‌ها" زمانی اثبات شد که باعث خلع گامساخوردیا گردید (Chedia, 2011: 36). کودتای خشونت آمیز در ژانویه ۱۹۹۲، باعث برکناری گامساخوردیا و ایجاد یک شورای نظامی شد که از ادوارد شواردنادزه<sup>۱</sup> برای بازگشت به رهبری گرجستان دعوت نمود (Bremmer, 2006: 149).

---

<sup>۱</sup>. Eduard Shevardnadze

ادوارد شواردنادزه پس از به قدرت رسیدن در مارس ۱۹۹۲ به تدریج سیاست‌های گرجستان را از پوپولیسم غیرلیبرال به سمت ثبات بیش‌تر و ملی‌گرایی مدنی همراه با میانجی‌گری نخبگان تغییر داد؛ اما در دوران حکومت شواردنادزه، تجربه مشکلات جدی در مورد همگرا نمودن اقلیت‌های ملی گرجستان در درون سیستم سیاسی ادامه یافت و استراتژی نامنسجم و ضعف در تحقق سیاست‌ها در مورد حقوق اقلیت‌های ملی همچنان وجود داشت و پارلمان گرجستان نتوانست قانون مهمی در مورد مسائل ملی و زبانی از تصویب بگذراند (Jones, 2006: 259). بنابراین در دوران شواردنادزه اگرچه جهت‌گیری تعصب‌آمیز در برابر اقلیت‌های ملی به طور برجسته‌ای تغییر یافت، اما دولت وی هیچ سیاست منسجمی را برای فرایند همگرایی مدنی گسترش نداد (Sordia, 2014: 2) و در بیشتر دهه ۹۰ میلادی، حکومت او مسئله اقلیت‌ها را به واسطه منشور امنیت ملی در نظر می‌گرفت (Metreveli, 2014, 6).

البته در دوران وی تلاش‌هایی برای ایجاد یک هویت ملی فراگیر و حراست از حقوق همه گروه‌های قومی موجود صورت گرفت؛ حکومت شواردنادزه پایه‌ای قانونی و چارچوبی نهادی برای یک جامعه دموکراتیک چندملیتی برقرار نمود. قانون شهروندی که در مارس ۱۹۹۳ تصویب شد، شهروندی غیرمشروط را برای همه ساکنان گرجستان تضمین می‌نمود. همچنین قانون‌گذاران گرجی کنوانسیون‌های سازمان ملل مانند کنوانسیون منع همه‌گونه اشکال تبعیض نژادی و نیز کنوانسیون شورای اروپا در مورد حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را تصویب نمودند. کمیته پارلمانی حقوق بشر و بازرسی ویژه ملی نیز برای حمایت از حقوق اقلیت‌ها برقرار شد. در زمان حکومت شواردنادزه، تحول در گرجستان از تمرکز تفوقه‌افکن به یک تمرکز همگون‌ساز حرکت نمود و همان‌گونه که لاول برینگتون<sup>۱</sup> بیان کرده از یک ملی‌گرایی محافظ حاکمیت<sup>۲</sup> به یک ملی‌گرایی ملت‌ساز مدنی<sup>۳</sup> تغییر یافت و زبان ملی‌گرایی ستیزه‌جو از فرهنگ واژگان رسمی حذف شد و با مفاهیمی از شهروندی و حقوق اقلیت‌ها جایگزین گردید (Jones, 2006: 260). اما همه این تلاش‌ها در سایه تحولات سیاسی و وقوع انقلاب رز<sup>۴</sup> در سال ۲۰۰۳ و برکناری شواردنادزه از قدرت، رنگ باخت.

<sup>۱</sup>.Lowell Barrington

<sup>۲</sup>.Sovereignty-Protecting Nationalism

<sup>۳</sup>.Civic Nation-Building Nationalism

<sup>۴</sup>.Rose Revolution



انقلاب رز دسته جدیدی از رهبران طرفدار غرب را در گرجستان بر سر کار آورد که پس از انقلاب، برنامه‌های قدرتمند از سیاست نئولبرال را دنبال نمودند (Lazarus, 2013: 259) و بیش از پیشینیان خود در مورد ملی‌گرایی و جهت‌گیری سیاسی غرب‌گرایانه، دیدگاه مثبت‌تری داشتند (Laumulin, 2014: 26). این جناح جوان، شروع به پیاده‌سازی تغییرات در تمامی حوزه‌ها در جامعه گرجستان نمودند. این نگرش جدید در تلاش‌های اصلاح‌طلبان جوان برای بازسازی ریشه‌های سیستم‌های ارزشی نمایان گردید (Antonyan, 2016: 208).

دولت برآمده از انقلاب به دنبال تغییرات قابل توجه بود به گونه‌ای که سیاست اقلیت‌های قومی اعلام شده توسط میخائیل ساکاشویلی<sup>۱</sup> یک تغییر قابل ملاحظه محسوب می‌شود. وی به عنوان بخشی از مأموریت دولت‌سازی خود، بر عناصر مدنی تأکید نمود و گرجستان را به عنوان دولتی برای همه شهروندان آن به تصویر کشید. وی به ویژه جوامع اقلیت را طی سخنرانی‌های عمومی خود، اغلب به زبان خودشان، مورد خطاب قرار داد و بر نیاز بر همگرایی آنها و مبارزه علیه کلیشه‌ها تأکید نمود. این لفاظی‌ها در عمل به معنای تصویب کنوانسیون شورای اروپا برای حفاظت از اقلیت‌های ملی<sup>۲</sup> در سال ۲۰۰۵ به دست گرفتن و تقویت ابتکارات سازمان امنیت و همکاری اروپا<sup>۳</sup> برای ارتقای دانش زبان گرجی در میان جوامع اقلیت و توسعه استراتژی همگرایی ملی و برنامه اقدام (طی سال‌های ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۴)، محدودسازی تبعیض علیه اقلیت‌ها همراه با اصلاح در سازمان‌های مجری قانون بوده است. به‌رغم گام‌های جدی با هدف ارتقای هویت مدنی و کاهش شکاف میان برون بوم‌های اکثریت و اقلیت، نتایج به دست آمده آشکار نبود؛ چراکه بازده زمانی و منابع اختصاص داده شده برای استراتژی‌های همگرایی برای غلبه بر الگوهای موجود از زمان اتحاد جماهیر شوروی کافی نبوده و با اقدامات صورت گرفته در دهه اول استقلال مستحکم شده بودند. این سیاست‌ها همچنین فاقد یک رویکرد منسجم و کامل بود و مشارکت اقلیت‌ها در تصمیم‌گیری را افزایش نداد. نمایندگان اقلیت نه در سطح مرکزی و نه در قوه اجرایی و نه حتی در احزاب سیاسی توان نمایندگی نداشتند (Metreveli, 2014, 7-8). علاوه بر این به تدریج سیاست دولت ساکاشویلی در

---

<sup>۱</sup>. Mikheil Saakashvili

<sup>۲</sup>. The Council of Europe's Framework Convention for the Protection of Nation Minorities (FCNM)

<sup>۳</sup>. OSCE

مورد برقراری مجدد تمامیت ارضی و جلوگیری از روند تجزیه کشور و اقدامات تجزیه طلبانه گروه‌های قومی، تنش‌های قومی را وارد مرحله جدیدی نمود. از طرف دیگر، روسیه نیز نشان داد که در عرصه حمایت از استقلال خواهی گروه‌های قومی در گرجستان حتی تا مرحله جنگ با دولت مرکزی در تفلیس نیز پیش می‌رود. جنگ روسیه با گرجستان در اوت ۲۰۰۸ تا حد زیادی نشان دهنده شکست گرجستان در فرایند ملت‌سازی در این کشور بوده است.

می‌توان گفت که ملی‌گرایی گرجی پس از استقلال به‌رغم فشارهای اروپا و عمل‌گرایی نخبگان جدید، یک الگو مدنی همگراکننده را نپذیرفته است. این امر که به این دلیل است که اقلیت‌های ملی گرجستان، خود این امر را غیرقابل قبول می‌دانند و تمایل دارند که به عنوان گروه‌های ملی جدایی طلب شناخته شوند و به دنبال حفظ سیستمی هستند که راسماً کارکلینز<sup>۱</sup> آن را تکثرگرایی قومی<sup>۲</sup> نامیده است؛ یعنی سیستمی که حقوق گروه‌های ملی را به رسمیت شناخته و در نظر می‌گیرد. سنت چندملیتی گرجی، پایه‌ای مهم برای چنین الگویی محسوب می‌شود، اما مؤثر بودن این الگو وابسته به اقتدار دولت بزرگ‌تر، محیط منطقه‌ای باثبات و دوستانه و تغییر در روند زوال اجتماعی و اقتصادی گرجستان می‌باشد (Jones, 2006: 268).

محققان بر این باور هستند که جلوگیری از اجرای سیاست‌های تبعیض‌آمیز در قبال اقلیت‌های قومی و نهادینه‌سازی اصول و ارزش‌های دموکراتیک در تمامی شئون اجتماعی و سیاسی در کاهش میزان واگرایی اقلیت‌های قومی در یک کشور چندملیتی مؤثر می‌باشد. این در حالی است که کشورهای پسا کمونیستی و از آن جمله گرجستان پس از استقلال در این عرصه ضعیف عمل نموده‌اند. ضعف دموکراسی در کشورهای پسا شوروی نتیجه مجموعه‌ای از عوامل نظیر دموکراسی ضعیف، هزینه‌های سنگین انطباق با دموکراسی، کشمکش‌های مداوم، نهادهای ضعیف و نخبگان مستبد می‌باشد (Babayan, 2015: 449).

بنابراین در یک بررسی انتقادی باید گفت که نه تنها ساخت هویت ملی و ملت‌سازی در گرجستان پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به واسطه اقدامات نخبگان گرجی در به حاشیه‌راندن سایر اقلیت‌های قومی در فرایند ساخت هویت ملی واحد و عدم توانایی آنها در

<sup>۱</sup>. Rasma Karklins

<sup>۲</sup>. Ethnopluralism

شکل‌دهی به مفهومی فراگیر از هویت و ملیت و نیز به واسطه اقدامات تجزیه‌طلبانه برخی از گروه‌های قومی که به جنگ مسلحانه با دولت مرکزی منجر گردید، بلکه تاکنون با عدم موفقیت و شکست مواجه بوده است. بنابراین شکست در شکل‌دهی به درکی بین‌الذهانی از یک ملت و هویت ملی واحد یعنی در مرحله سازه‌انگاران ساخت هویت ملی به ویژه به دلیل تلاش نخبگان گرجی در ساخت هویت ملی با محوریت یک قوم، اساس ناکامی گرجستان در فرایند ملت‌سازی بوده است.

### نتیجه‌گیری

شکل‌گیری هویت ملی واحد با توانایی جذب هویت‌های قومی متعدد از جمله عوامل تأثیرگذار در فرایند ملت‌سازی به حساب می‌آید. این امر در جوامع چندملیتی به دو پایه نیازمند است؛ تدوین و اجرای سیاست‌هایی برای جلب مشارکت اکثریت مردم فارغ از قومیت آن‌ها و نیز تمایل گروه‌های قومی برای مشارکت در این امر و دوری از پیشداوری در مورد اقدامات نخبگان در این زمینه. با توجه به این واقعیت که تنها تعداد معدودی از کشورها دارای جمعیتی همگن از لحاظ قومی بوده و اصل با تكثر هویت‌های قومی در جوامع مختلف است بنابراین بهره‌مندی از تجربیات کشورهای که به‌رغم داشتن جمعیت چندقومی و چندفرهنگی در ایجاد حسی مشترک از ملت در میان جمعیت خویش و شکل‌دهی به هویت ملی واحد موفق بوده‌اند، می‌تواند راه‌گشای دولت‌هایی باشد که در زمینه ایجاد وفاق ملی و ساخت هویت ملی در ابتدای راه هستند.

گرجستان از جمله کشورهای است که به ویژه پس از استقلال با مشکلات بسیاری در زمینه ساخت هویت ملی و ملت‌سازی در میان اقلیت‌های قومی خویش مواجه بوده است. عوامل متعددی باعث ایجاد این وضعیت شده‌اند که بخشی از آن به عملکرد نخبگان گرجی و بخشی دیگر به اقدامات برخی از گروه‌های قومی موجود در این کشور بازمی‌گردد. درست است که نخبگان گرجی همواره بخشی جدایی‌ناپذیر از حرکت‌های ملی‌گرایانه در قرون نوزدهم و بیستم در این کشور بوده‌اند؛ اما تأثیر این نخبگان در قوم‌مدار شدن این جریان‌ها نیز غیرقابل انکار است؛ به نحوی که می‌توان نخبگان گرجی به ویژه نخبگان پساکمونیستی را عاملی مهم در بازتولید منازعات قومی و شکست طرح ساخت هویت ملی و ملت‌سازی در این کشور دانست. از سوی دیگر، بدبینی و موضع‌گیری اقلیت‌های قومی این کشور در قبال قوم

مسلط (گرچی‌ها) که تا حد بسیاری پیامد سیاست‌های اتحاد شوروی در امور مربوط به اقلیت‌های قومی است در مرحله سازه‌انگاران ساخت هویت خود را نشان می‌دهد؛ در جایی که تعریف بین‌الذنهانی از خود به عنوان یک هویت ملی واحد با موانع بسیاری همراه بوده و به فرایند ساخت هویت ملی به عنوان دیگ مذاب نگریسته شده است. برخی از گروه‌های قومی مانند آبخازها و اوستیایی‌ها نه تنها به صورت ذهنی - با ایجاد موانع در مسیر تعریف بین‌الذنهانی از خود به عنوان یک هویت ملی واحد - بلکه به صورت عینی - به ویژه با عطف توجه نسبت به گروه‌های قومی و رای مرزهای سرزمینی و نیز بحران‌آفرینی برای استقلال و تمامیت ارضی گرجستان - در مسیر شکل‌گیری هویت ملی گرجی، جذب تمامی هویت‌های قومی در درون هویت ملی واحد و به ویژه در مسیر فرایند ملت‌سازی در گرجستان، ایجاد مشکل و مانع نموده‌اند. جدا از موانع یاد شده نباید از سیاست‌ها و اقدامات اتحاد جماهیر شوروی در برخورد با گروه‌ها و اقلیت‌های قومی غافل بود؛ چراکه بخش اعظم مشکلات هویت‌سازی پسا شوروی ریشه در این میراث شوم داشته است.

بنابراین در مقام پاسخ‌گویی به سؤال اصلی مقاله که موانع اصلی در ساخت هویت ملی در گرجستان چه بوده است؟ باید گفت که عملکرد تبعیض‌آمیز نخبگان گرجی در به حاشیه راندن سایر اقلیت‌های قومی و شکست در ایجاد اجماع میان گروه‌های قومی موجود و همچنین عدم تمایل گروه‌های قومی متکثر برای دستیابی به تعریفی مشترک از خود به عنوان ملتی واحد در کنار پیامدهای نامطلوب اقدامات سیستم متمرکز شوروی در مواجهه با مسئله اقلیت‌ها و گروه‌های قومی، مهم‌ترین موانع در مسیر ساخت هویت ملی و ملت‌سازی در این کشور بوده است.

این در حالی است که شکل‌گیری هویت ملی واحد در گرجستان نیازمند اقدام متقابل و مشترک نخبگان دولتی و اقلیت‌های قومی در پذیرش اصول و مبانی دموکراتیک در تمامی شئون زندگی اجتماعی و سیاسی و دستیابی به اجماعی فراگیر برای کاستن از سوءتفاهمات و تنش‌ها است؛ امری که امکان آن در شرایط کنونی بعید به نظر می‌رسد.

### منابع و مأخذ

- Antonyan, Yulia (2016), *Elites and "Elites": Transformations of Social Structures In Post-Soviet Armenia and Georgia*, Academic Swiss Caucasus Net (ASCN).
- Babayan, Nelli (2015), "The Return of The Empire? Russia's Counteraction to Transatlantic Democracy Promotion In Its Near Abroad", *Democratization*, Vol.22, No. 3.
- Barrington, Lowell W. (2006), *After Independence Making and Protecting The Nations In Postcolonial and Postcommunist States*, The University of Michigan Press.
- Bayar, Murat (2009), "Reconsidering Primordialism: An Alternative Approach to The Study of Ethnicity", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 32, No. 9.
- Bremmer, Ian (2006), "The Post-Soviet Nations After Independence", In *After Independence Making and Protecting The Nations In Postcolonial and Postcommunist States*, The University of Michigan Press.
- Brown, Graham K. and Arnim Langer (2010), "Conceptualizing and Measuring Ethnicity", *Oxford Development Studies*, Vol. 38, No. 4.
- Chedia, Beka (2011), "Georgian Nationalism Today: Facing The Challenges of The New Millennium", *The Caucasus and Globalization*, Vol.5, No.1-2.
- Chkhartishvili, Mariam (2013), "Georgian Nationalism and The Idea of Georgian Nation", *CodrulCosminului*, No.2.
- Goshulak, Glenn (2003), "Soviet and Post-Soviet, Challenges to The Study of Nation and State Building", *Ethnicities*, Vol.3, No.4.
- Guibernau, Montserrat (2004), "Anthony D.Smith on Nations and National Identity: A Critical Assessment", *Nations and Nationalism*, Vol. 10, No. 1/2.
- Jaspal, Rusi and Marco Cinnirella (2011), "The Construction of Ethnic Identity: Insights From Identity Process Theory", *Ethnicities*, Vol.12, No.5.
- Jones, Stephen (2006), "Georgia: Nationalism From Under The Rubble", In *After Independence Making and Protecting The Nations In Postcolonial and Postcommunist States*, The University of Michigan Press.
- Kaufmann, Eric (2015), "Land, History or Modernization? Explaining Ethnic Fractionalization", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 38, No. 2.
- Kolsto, Pal and Helge Blakkisrud (2008), "Living With Non-Recognition: State- and Nation-Building In South Caucasian Quasi-states", *Europe-Asia Studies*, Vol.60, No.3.
- Kolsto, Pal and Helge Blakkisrud (2013), "Yielding to The Sons of The Soil: Abkhazian Democracy and The Marginalization of The Armenian Vote", *Ethnic and Racial Studies*, Vol. 36, No. 12.
- Laumulin, Murat (2014), "Eastern Partnership In The Geopolitical Context of Post-Soviet Space", *Central Asia and The Caucasus, Journal of Social and Political Studies*, Vol.15, Issue.1.

- Lazarus, Joel (2013), "Democracy or Good Governance? Globalization, Transnational Capital, and Georgia's Neo-liberal Revolution", *Journal of Intervention and Statebuilding*, Vol. 7, No. 3.
- Melikishvili, Liana and Natia Jalabadze (2016), "The Issue of Ethnic Identity and Aspects of Cross-Cultural Orientation of The Greeks in Georgia (The Example of Ts'alk'a Greeks)", *STUF, Language Typology and Universals*, Vol .69, No .2.
- Metreveli, Ekaterine (2014), "The Georgian State and Minority Relations", *Caucasus Analytical Digest*, No. 64.
- Obeachain, Donnacha (2015), "Elections Without Recognition: Presidential and Parliamentary Contests In Abkhazia and Nagorny Karabakh", *Caucasus Survey*, Vol. 3, No. 3.
- Smith, Anthony D. (1988), "The Myth of the Modern Nation and The myths of Nations", *Ethnic and Racial Studies*, Vol.11, No. 1.
- Smith, Anthony D. (2002), "When is a Nation?", *Geopolitics*, Vol.7, No.2.
- Sordia, Giorgi (2014), "Challenges of Minority Governance and Political Participation In Georgia", *Caucasus Analytical Digest*, No.64.
- Titarenko, Larissa (2011), "Post-Soviet Belarus: The Transformation of National Identity", *International Studies*, Vol.13, No.1.
- Wimmer, Andreas (2013), *Waves of War: Nationalism, State Formation, and Ethnic Exclusion In The Modern World*, Cambridge University Press, New York.
- Yoon, Eunju (2011), "Measuring Ethnic Identity in The Ethnic Identity Scale and The Multigroup Ethnic Identity Measure-Revised", *Cultural Diversity and Ethnic Minority Psychology*, Vol. 17, No. 2.
- Zurcher, Christoph (2007), *The Post-Soviet Wars: Rebellion, Ethnic Conflict, and Nationhood in The Caucasus*, New York University Press.